هو اللّه - رب و رجآئی انّی امرّغ جبينی بتراب عتبتک…

عبدالبهآء

اصلی فارسی



# هو اللّه

رب و رجآئی انّی امرّغ جبينی بتراب عتبتک العليا واضعه علی الثّری راکعاً ساجداً خاضعاً لعظمتک العظمی و ارجوک رجآء يملأ القلب و الأحشآء ان تدرک الرّجل الحليم ذاالقلب السّليم و الخلق العظيم عبدک ابراهيم بفيضک المبين و صيبک العميم المحيی للعظم الرّميم و تويّده فی هذا السّبيل حتّی يروی من کأس السّلسبيل و يهدی النّاس الی الملکوت الجليل بحجّة قاطعة و واضح الدّليل ربّ انّه مستهام فی حبّک و متيمّ فی جمالک و مهيمّ فی جلالک ناطق بذکرک شائق الی لقائک سائق اليک ثابت علی دينک نابت فی رياضک منتعش فی غياضک سابح فی حياضک نابض فی جسد الامکان بفضلک و جودک ربّ اجعله آية الانجذاب بين الأحباب و نائرة الالتهاب بين الأصحاب حتّی يضطرم القلوب و ينسجم الدّموع حبّاً بجمالک المشرق فی غيب الملکوت انّک انت القويّ القدير العزيز المحبوب و انّک انت الرّبّ الکريم الودود لا اله الّا انت البرّ الغفور ‌الرّؤوف

ای بنده مقرّب جمال ابهی، آنچه بجناب منشادی مرقوم ملحوظ افتاد شکايت از عدم توفيق بر عبوديّت نموده بوديد. اشهد انّ ربّک وفّقک علی عبوديّة عتبته العليا و شدّ ازرک و قوّی ظهرک علی خدمة امراللّه طوبی لک من هذا امّا ما کتبه حضرة حيدر قبل علی فلا تبتئس منه انّ ربّک لرؤوف کريم. ايشان بسيار شخص پر طمعند بدرجه‌ ئی قناعت ننمايند هر چند خود ايشان همواره معترفند و با عبدالبهآء مذاکره ‌می‌نمايند که احبّای ارض خاء هميشه در سبيل جمال ابهی اسير محن و آلام بوده‌‌‌ اند و از هر مصيبت و بلائی فتور نياورده‌‌‌اند در ره حقّ پريشانند و جانفشانند و ببلا شادمانند و در شدّت امتحان کامران با وجود اين قناعت ننمايند بدين سبب آن عبارت را نگاشته‌ اند شما محزون مگرديد يشهد عبدالبهآء بثبوتکم فی دين اللّه و رسوخکم علی ميثاق اللّه و اضطرامکم بنار محبّة اللّه و عدم اضطرابکم فی امتحانات اللّه و النصر امکم عن کلّ ناقض مرتاب.

خدمت ياران بتبليغ امراللّه است و عبوديّت آستان مقدّس و نشر نفحات اللّه لِلِّه الحمد احبّای ارض خاء بآن مؤيّد و موفّق ولی مقصد اين است که در يوم مبارک آن ارض سبقت بر جميع اقاليم داشت. حتّی قبل از صعود بواسطه عبدالبهآء تبليغ پيام الهی گرديد و اين اختصاص بآن ارض داشت. لهذا بايد بسبب اين خصوص شمع خلوص برافروزند و بنيان مرصوص تأسيس نمايند. ما را نيز اميد چنين است و جناب نوراللّه و ضياءاللّه و سناءاللّه و آقا عبّاس را از قبل اين عبد تحيّت مشتاقانه برسان. جناب ميرزا محتشم را حشمت ملکوتی خواهم و جناب محتشم جديد را تأييد شديد جويم و جناب ملّا صمد را فيض ابد طلبم و جناب ملّا حسين را نور المشرقين خواهم و جناب ملّا غلامحسين را نجم الخافقين آرزو کنم و جناب ملّا عباسعلی را مظهر فيض علی جويم و جناب ملّا محمّد را الطاف ربّ احد خواهم و جناب ميرزا غلامحسين زائر را نجم باهر طلبم و جناب ميرزا حسين را مستضیء از نيّرين خواهم و جناب ميرزا مشکين را نفس مشکين جويم و جناب آقا محمّد حسين را از عينين نضّاختين نصيب خواهم و جناب سمّی مقصود را فضل محمود طلبم و جناب نظر علی را بصر حديد جويم و جناب ياور را از خدا ياوری خواهم و جناب ملّا حاجی محمّد را مدد از ربّ غفور جويم و جناب کهل روحانی را توفيقات سبحانی خواهم و جناب عبّاس سسکانی را حالی از فضل و موهبت ربّانی جويم و ساير احبّای جديد و غير جديد و ياران ديرين را بنهايت اشتياق مشتاقم.

امّا حضرت جوان روحانی را نهايت شوق و وله از قبل عبدالبهآء برسان و بگو ای يار ديرين و مونس قديم من حقّ باتست و از تو شکر و شکوه هر دو مقبول زيرا شکوه‌ات نيز منبعث از حرارت محبّت اللّه است. اين شکوه اعظم از شکر و اين فغان و ناله خوشتر از آهنگ چنگ و چغانه. خدا از تو راضی، من از تو خوشنود، احبّا از تو ممنون، ديگر زبان بگشا و هر چه خواهی ناله و شکايت نما.

ای روحانی من ترک گله کن چوپانی حقّ در آن گله کن
اغنام خدا در دشت بلا دلجوئی آن با ولوله کن
از حبّ بها و ز فرط وفا ارکان جفا پر زلزله کن
از ذوق مدام و از شوق مدام دلهای انام پر هلهله کن
زامکان و حدود تا منزل مقصود در طيّ مکان يک مرحله کن

ای ابراهيم در خصوص اذن حضور مرقوم نموده بوديد، مأذون طواف مطاف ملأ اعلی هستيد.

امّا مسئله مزرعه و قنات جديد آن سهم که تعلّق بعبدالبهاء دارد بفروشيد و قيمتش را بجهت مصارف مشرق الأذکار عشق آباد بفرستيد زيرا آنچه تعلّق باين عبد داشته در هر جا فروخته شده و ‌می‌شود و ارسال به آنجا ميگردد. جناب عليمحمّد و سه اناث متعلّق به آنجناب و ضجيع محترم را تکبير ابدع ابهی ابلاغ داريد و عليکم التّحيّة و الثّنآء ع ع

